

دیالکتیک ترجمه

شهرام اقبال زاده (راز آور)

در میزگردی که بنا به پیشنهاد دوست جوان و خوش فکر مسعود ملک یاری، به انگیزه بررسی جایگاه و اهمیت ترجمه در ادبیات کودک ایران برگزار شد، گفتیم: «اگر ترجمه‌ای نبود، تألیفی نبود» به راستی این به چه معناست؟ آیا به منزله تحقیر فرهنگ غنی و پربار و دیرپای بومی و ملی نیست؟ آیا این نوعی شیفتگی و خودباختگی در برابر بیگانگان به ویژه غربی‌ها نیست؟ آیا ایران و ایرانی پیش از این، از پیشینه دیروز ادبیات پُر بر و بار نوشتاری محروم بوده است؟ آیا هیچ رد و اثری از ادبیات کودک، چه در قلمرو ادبیات شفاهی و ادبیات عامه از لالایی‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها و قصه‌ها و افسانه‌ها یا حتی برخی متن‌های باقی‌مانده نوشتاری که گاه به صورت خاص این یا آن کودک را- به ویژه فرزند یا فرزندان نگارنده را- مورد خطاب و گاه عتاب قرار داده و یا در مباحثات برخی از مقامات حکومتی، اندیشمندان و تاریخ‌نگاران و یا شعر شاعران نکته یا نکاتی- و گاه پُر معنا و ژرف- درباره کودک‌ان نمی‌توان یافت؟ هر کس منکر چنین امری شود، نه تاریخ، نه فرهنگ و نه ادبیات و نه دین و آیین را- که این‌جا یا آن‌جا به حق و حقوق کودک‌ان و ضرورت محبت به آن‌ها، اشاراتی ظریف داشته- نمی‌شناسد. با وجود این و با همه اهمیتی که حتی پیامبران- از جمله پیامبر مکرم اسلام- برای کودک‌ان قائل شده‌اند، تا پیش از دوران مدرنیته، مقوله‌ای مستقل به عنوان «ادبیات کودک» به ویژه به صورت نوشتاری پیچیده و یک جریان مستقل ادبی و فرهنگی وجود نداشته است. در واقع تمام اهمیت زحمات و مشقات نویسندگان ارجمند «تاریخ ادبیات کودک‌ان ایران» نیز در پیکای و ریشه‌یابی و دست‌یابی به هسته‌ها و نطفه‌های تاریخی ادبیات کودک‌ان ایران، از پگاه تاریخ تاکنون است که می‌تواند در هویت‌یابی تاریخی و پیوند با ریشه‌ها، در توفان تندپوی جهانی شدن به ایفای نقش بپردازد.

در تعیین جایگاه تاریخی تأثیر ژرف ادبیات مدرن به‌طور کلی و ادبیات کودک غرب به‌طور خاص، هرگز نمی‌توان تأثیر قاطع تحولات تاریخی مدرنیته را در شکل‌گیری ادبیات معاصر ما از مشروطه تا کنون انکار کرد. اگر در میزگرد می‌گویم حتی «مدرنیته سنت را برای ما تعریف می‌کند» از موضع مرعوب شده و مجذوب شدن نسبت به این جریان انکارناپذیر تاریخی نیست. کافی است نگاهی به تاریخ مشروطیت بیندازیم. حتی واکنش تند و افراطی مشروطه‌خواهان و نفی و انکار مطلق مدرنیته و رهاوردهای فکری، فرهنگی و ادبی غرب، خود تلاشی در پاسخ‌گویی به شبهات و چالش‌هایی است که مدرنیته با خود به همراه آورد. به عبارتی، چه سنت‌گرایان محض و مشروطه‌خواهان، چه پیروان مشروطه مشروع و چه مشروطه‌خواهان- اعم از روحانی «منورالفکر»- چه آن‌ها که با غیض و نفرت از این جریان سخن می‌رانند

و چه آن‌ها که شیفته و مجذوب بی‌قید و شرطش شده و چه آن‌ها که در صدد چاره‌جویی و بررسی انتقادی هستند و نگاه خلاق و تلفیقی دارند، با شدت و ضعف، متأثر از مدرنیته‌اند و این خود همه و همه ناشی از نهضت نوین ترجمه چه به صورت شفاهی، چه نوشتاری - چه به صورت کتاب و چه روزنامه و حتی شب‌نامه و... است. پس همه جریان‌ها، سلباً و ایجاباً متأثر از ترجمه‌اند و این به منزله نفی تلاش‌های سترگ پیشگامان نهضت مشروطه، برای حفظ هویت ملی و بومی نیست، بلکه هویت ملی و بومی باید در شرایط نوین با تردید، تأمل و بازنگری انتقادی، بازخوانی و بازتعریف شود.

گذشته از پیشینه دیرپای ترجمه در ایران پیش از اسلام، پس از ظهور و غلبه اسلام نیز نقش ترجمه، جایگاه خاصی داشته. آغاز ترجمه را در زمان پیرگی اسلام، مربوط به دوران بنی‌امیه و به ویژه خالد بن یزید (که تا سال ۸۵ هجری قمری می‌زیسته) دانسته‌اند. اما ترجمه به عنوان یک نهضت درخشان، از زمان خلفای عباسی شروع می‌شود که ایرانیان با فرهنگ و اهل فکر و فضیلت، در آن نقش جدی داشته‌اند. این نهضت از زمان منصور (۱۵۸-۱۳۶ هجری قمری) آغاز و در زمان هارون الرشید و سپس فرزندش مأمون ادامه یافت و بیش از پیش رونق گرفت.

خلاصه کلام، ماجرای «بیت‌الحکمه» و نهضت ترجمه را اهل تاریخ و فرهنگ همگی می‌دانند که تأثیر ایرانیان را در آن نیز به روشنی می‌توان یافت. به طوری که در تاریخ‌های مختلف نیز آمده است، اروپا با فلسفه یونان از طریق همین ترجمه‌ها آشنا می‌شود و نقش فیلسوفان مسلمانی چون ابن‌رشد در این بازخوانی و انتقال فرهنگ و تجربه بشر به اروپا آشکار است. از این‌رو، ترجمه را نباید امری یک‌سویه در انتقال فرهنگ و ادب و هنر و فکر و فلسفه، از قاره به قاره‌ای و از فرهنگی به فرهنگ دیگر دانست، بلکه نقش ترجمه، انتقال فکر و فرهنگ و هنر و ادب در پهنه جهانی است و ترجمه نه فقط قرض و وام‌گیری یک‌سویه، بلکه بده و بستانی تاریخی است و هیچ فرهنگ ناب و خالصی، به دور از تأثیر و تأثر ترجمه، چه به صورتی نوشتاری و چه شفاهی نبوده و نیست و این البته نافی گفت‌وگوی نقادانه فرهنگ‌های ملی با یکدیگر، در عین حفظ استقلال نیست.

خلاصه نظریات ساده‌انکارانه که ترجمه را امری ساده و نوعی بر سر سفره نشستن حاضر و آماده می‌دانند، در قلمرو ادبیات، ترجمه خوب و خلاق، حاصل توانایی و تجربه بسیار است، چه در انتخاب اثری مناسب برای ترجمه و چه در بازگردانی آن به صورت دقیق و با زبانی زیبا، روان و گویا. بندتو کروچه می‌گوید: «ترجمه یا لااقل ترجمه‌ای که با قریحه هنری انجام شود، ایجاد یک کار هنری تازه است.»^۱ و می‌افزاید: «یک ترجمه زیبا، به اندازه تألیف اصلی، دارای ابتکار است.»^۲ یکی از نویسندگان خوب و جوان کنونی، سیامک گلشیری، در مصاحبه‌ای در پاسخ به این پرسش که چرا از حوزه ترجمه فاصله گرفته‌ای و بیشتر به کار تألیف مشغولی، صادقانه می‌گوید: «چون ترجمه کار دشوارتری است و چه در انتخاب و چه در ترجمه باید زحمت بیشتری کشید.» شاید این امر در وهله اول، نوعی غلو و اغراق به نظر آید، اما آشکار است برای کسی که زبان مادری‌اش فارسی است، نگارش به زبان خویش بسیار راحت‌تر است. کافی است اندکی به مفهوم واژه به ظاهر آشنای «ترجمه» بیندازیم. در فرهنگ فارسی عمید، در برابر «ترجمه» آمده است: «تفسیر، نقل مطلبی از زبانی به زبان دیگر...» در کتابی درباره مشاغل، با عنوان «مترجم» آمده است: «مترجم کسی است که مطلبی را در یک زبان می‌فهمد و آن را به زبان دیگری بیان می‌کند.»^۳ شاید باز هم همه چیز روشن و پیش‌افتاده به نظر آید، اما فغانِ مولانا از فهم‌های نادرست به آسمان می‌رسد و می‌گوید: «مردم اندر حسرت فهم درست! زیرا فهمیدن یک مطلب، یعنی درک عمیق آن و درباره «بیان» نیز آمده است: «پیدا و آشکار شدن و به معنی فصاحت و زبانی آوری سخن آشکار و فصیح، شرح و تفسیر» (فرهنگ فارسی عمید). از این‌رو، ترجمه همواره باید بر «فهم درست و دقیق» و

**ترجمه را نباید
امری یک‌سویه
در انتقال فرهنگ و
ادب و هنر و فکر و
فلسفه، از قاره
به قاره‌ای و
از فرهنگی
به فرهنگ دیگر
دانست، بلکه
نقش ترجمه،
انتقال فکر و
فرهنگ و هنر و
ادب در پهنه
جهانی است و
ترجمه نه فقط
قرض و وام‌گیری
یک‌سویه،
بلکه بده و بستانی
تاریخی است**

بیان روشن و گویا» استوار باشد. یعنی فهمی در حد توانایی تفسیر- و یا تجزیه و تحلیل- تا «بیان» ترجمه روشنگر و آشکار کننده مراد و مقصود نویسنده اصل متن مبدأ باشد و این امر، ذاتی ترجمه به مفهوم دقیق کلمه است؛ هم‌چنان که یکی از برابره‌های واژه «ترجمه» در زبان فارسی «تفسیر» است. فرهنگ انگلیسی اکسفورد نیز پس از واژه *trans lator*، خواننده را به واژه *Interpreter* ارجاع می‌دهد که هم، به معنای مترجم شفاهی و هم مترجمی است که ترجمه مکتوب انجام می‌دهد. باری کندو کاوی بیشتر برای روشن کردن پیچیدگی امر ترجمه و توأمان بودن آن با «فهم درست» و «بیان در متن» در زبان انگلیسی و پیکاوی معنای *Interprete* افعالی چون *understand* از سویی و *expound* و *eluci-* *date* را از سوی دیگر پیش چشم ما می‌گذارد که نشان می‌دهد کار ترجمه چندان سهل و ساده نیست که هر بی‌هنری خود را «مترجم» بخواند و بداند. ترجمه، خیابان یک‌طرفه‌ای نیست که تنها نقش انتقال فرهنگ و ادب کشور مبدأ را به کشور مقصد داشته باشد، بلکه هر ترجمه خوبی، به غنای فرهنگ و ادبیات کشور مقصد نیز یاری می‌رساند.

پروفسور سوزان بنت، از نظریه‌پردازان نامدار مطالعات ترجمه، در یک سخنرانی با عنوان «ترجمه شکلی از گفت‌وشنود» می‌گوید: «ترجمه سربه‌سر گفت و شنود است میان دنیای اصلی نویسنده و دنیای خواننده» و می‌افزاید: «ترجمه همواره بی‌نهایت دشوار و طاقت‌سوز است» و «اشتباه مهلکی است چنان‌چه بپنداریم که ترجمه نوعی فعالیت برده‌وار و کورکورانه است و مترجم فقط به یک واژه‌نامه و حداقلی از دانش زبانی برای بازتولید چیزی به نام متن نیاز دارد. باید تأکید کنم، ترجمه قطعاً نوعی بازآفرینی خلاق است»^۴ و باز می‌گوید: «ترجمه می‌تواند به عنوان نیروی عظیم و قاطع، در شکل دادن ادبیات، ایفای نقش کند... ما باید در ترجمه به سنت‌های فرهنگی خود توجه داشته باشیم»^۵

پروفسور پیوتر کوهیچاک، استاد دانشگاه وارویک نیز می‌نویسد: «ترجمه خوب، متنی است که فرآیند بومی‌کردن را از سر گذرانده و مورد پذیرش جامعه مقصد قرار گرفته باشد... این متن را دیگر نمی‌توان متنی بیگانه به شمار آورد؛ زیرا وارد چارچوب عرف‌های فرهنگی جامعه شده و در مدار فرهنگ مقصد قرار گرفته است»^۶

در چنین روند و راستایی است که میخائیل باختین، نظریه‌پرداز ژرف‌نگر، معتقد است در یک گفت و شنود آگاهانه با یک فرهنگ بیگانه، لازم نیست که ما از فرهنگ و هویت و ادبیات خود دست بکشیم، بلکه در چنین گفت و شنود انتقادی و آگاهانه و دوسویه‌ای، بیش از پیش به فرهنگ خود غنا و ژرفا می‌بخشیم. مهم آن است که در این گفت و شنود «درست بفهمیم» و «روشن بیان کنیم»؛ کاری که، هم ساده است و هم دشوار و به دلیل همین سهل و ممتنع بودن است که فغان انسان از برخی سخنان، در اعتراض به جریان ترجمه در ادبیات کودک، به آسمان برمی‌خیزد. ترجمه خوب نه در برابر تألیف خوب که غنابخش و ژرفابخش آن است. آیا مولانا حق نداشت در برابر این‌گونه کژفهمی‌ها فریاد برآورد که «مردم اندر حسرت فهم درست»!

خلاف سخنان یکی از دوستان، بر اساس شنیده‌های افواهی و غیرمستند و غیرمستدل که «یک مقام فرهنگی اتریشی گفت: با وجود زبان مشترک‌مان با آلمان، در مورد ترجمه (!؟) از آلمانی مقررات سفت و سخت داریم» که واقعاً حتی برای آدم کم‌اطلاعی چون من، هم عجیب و هم غریب بود (چون نمی‌توانم بفهمم ترجمه از «آلمانی به آلمانی» چه صیغه‌ای است و دولت اتریش چه قوانین سفت و سختی برای ترجمه- از جمله ترجمه از آلمانی- تصویب کرده است!)، البته هر دولتی حق دارد برای تشویق و تقویت فرهنگ و هنر و ادب خود، راهبردهایی کلی داشته باشد، اما دخالت و منع و سانسور و سرکوب تا آن‌جا که من اطلاع دارم- نمی‌گویم مطلقاً- سال‌هاست کنار گذاشته شده است.

در مورد جریان ترجمه در انگلستان نیز وضع بدان منوال که در میز گرد بیان شد، نیست. بد نیست به نقل مطلبی از وضعیت تألیف و ترجمه در ادبیات فرانسه- که نسبت به زبان و فرهنگ خود نه تنها دلبستگی، بلکه شیفتگی و تعصب نشان می‌دهد- بپردازم. هفته‌نامه تایم چند هفته قبل... نوشت: «امروزه ادبیات فرانسه و تولیدات آن، کیفیت خود را از دست داده است و بیشتر آثار ادبی، ترجمه از زبان انگلیسی، و زبان‌های دیگر است...»^۷ و دلیل آن را چنین برمی‌شمارد: «به نظر می‌رسد رُمان‌نویسان فرانسه سردرگم مانده‌اند و موضوعاتی را در آثار خود منعکس می‌کنند که به درد خواننده‌های امروز نمی‌خورد. مسئله دیگری که اکنون شاهد آن هستیم، هجوم ترجمه‌های مختلف از زبان دیگر به فرانسه است که رُمان فرانسه را به حاشیه رانده است.»^۸

باری، می‌بینیم حتی فرانسه‌ای که مدعی بوده و هست از دوران آغازین مدرنیته تا کنون، قلب و مغز فرهنگ، فلسفه، ادبیات و هنر است، اکنون با سیلی از ترجمه‌ها رودررو است. اما یکی از دلایل عمده که برشمرده شده، ضعف رمان و رُمان‌نویسی در سال‌های اخیر در فرانسه است. آشکار است در دنیایی که جهان به دهکده‌ای و هر دهکده به جهانی تبدیل شده و در روستاهای دوردست ماهواره و اینترنت در دسترس است، چنان‌چه کیفیت و کمیت کالاهای فرهنگی محلی، بومی و ملی نتواند پاسخ‌گوی نیازهای فرهنگی و ذوق ادبی و هنری مخاطب باشد، به دنبال جایگزین خواهد گشت. پس بهتر است به جای حمله به روند سالم و بالنده ترجمه‌های خوب، با خواندن آن‌ها و غنابخشی به ظرفیت ذهنی و پرمایه کردن

**کار ترجمه
چندان سهل
و ساده نیست که
هر بی‌هنری
خود را «مترجم»
بخواند و بداند.
ترجمه، خیابان
یک‌طرفه‌ای نیست
که تنها نقش انتقال
فرهنگ و ادب کشور
مبدأ را به کشور
مقصد داشته باشد،
بلکه هر ترجمه
خوبی، به غنای
فرهنگ و ادبیات
کشور مقصد نیز
یاری می‌رساند**

سرچشمه‌های ادبی خود، به نگارش‌های خلاق و امروزی و مطابق با دانش و ذوق مخاطب هوشمند کنونی دست بزنیم. نگارنده خود یکی از هواخواهان پُرشور تألیف‌های خوب بوده و هست و با تمام توان در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم، از هرگونه نوآوری و یا کار خوب تألیفی هواخواهی و پشتیبانی کرده‌ام و خواهم کرد و مایه بسی افتخار خواهد بود که آثار تألیفی ما چه در سطح ملی و چه بین‌المللی، با استقبال مخاطبان روبه‌رو شود. چند سال پیش در حاشیه معرفی یک اثر تألیفی خوب، نوشته بودم: «بیشتر منتقدان، صاحب‌نظران و حتی خود داستان‌نویسان کودک و نوجوان، در چند سال اخیر از نوعی درج‌زدن و عقب‌ماندگی نویسندگان ایرانی نسبت به مخاطبان سخن گفته‌اند. افزایش شمار ترجمه‌های خوب نیز باعث شده که کودکان و نوجوانان، بیشتر به سوی آثار نویسندگان خارجی گرایش داشته باشند... نکته‌ای که باید گوشزد کرد، افزایش نوعی ادبیات بی‌مایه، لوس و غیرصمیمی است که نویسندگان می‌کوشند با تصنع و با زبان و تکنیک به ظاهر نو، این آثار را «مدرن» جا بزنند. اما این آثار تنها نوعی زبان بازی غیرخلاق و به دور از هرگونه نوآوری و ارزش‌های زیباشناختی است. آری کودکان و نوجوانان ما به آثار نو، نگاه نو، سوژه نو و ... هزاران چیز «نو» دیگر نیاز دارند. واقعاً اگر می‌خواهید «نو» یا به قول خودتان «مدرن» بنویسید، باید نگاه نو و اندیشه «مدرن» داشته باشید (آشکار است که اندیشه نو، الگوبرداری مکانیکی و کپی‌برداری از اندیشه‌ورزان بزرگ غربی نیست، بلکه نواندیشی انتقادی در برخورد با سنت‌های خودمان و رهاوردهای مدرنیته غرب و بازاندیشی خلاق و ترکیب به‌هنگار و تلفیق به سامان آن‌هاست)!

بدون اندیشه انتقادی مدرن و ژرف‌نگری و پیوند نزدیک با نیازهای جدید کودکان و نوجوانان (حتی در بازنویسی و بازآفرینی ادبیات کهن، اعم از شفاهی و نوشتاری)، نه می‌توان «مدرن» نوشت و نه نوآوری کرد: به قولی «نگاه مدرن» را می‌توان به منزله تجربه مدرن‌ها از مدرنیته تلقی کرد. از این نظر، معنای مدرنیته، از کوشش برای دست یافتن به معنای آن جدا نیست. پس مدرنیته، خود بازگوکننده حرکت ذهن است در جهت شکل دادن به ذهنیت خود^۱. باید تصریح کنم ایرانی «مدرن»، بازگوکننده طوطی‌وار اندیشه‌های مدرن غرب نیست.

آشکار است که «مدرنیته» با عقل‌گرایی انتقادی عصر روشنگری شکوفا می‌شود و با تناقضات و بحران‌های خویش، هم‌چنان به پیش می‌رود و ظهور اندیشه‌های پُست‌مدرن نیز نه نفی آن، که نشانه بحران مدرنیته است (اندیشه‌های فرانکفورتی‌ها، پیش از پُست‌مدرن‌ها، خود بازتابی از چنین بحرانی و تعارضات مدرنیته بوده و هست). از این‌رو، فقط و فقط با شناخت جایگاه تاریخی خود و تلاش برای برساختن هویتی نوین (بر پایه سنت‌های خودمان و بهره‌گیری از رهاوردهای مدرنیته)، بر پایه انتقاد پیگیر می‌توان به نیازهای مخاطبان امروز کودک و نوجوان پاسخ داد.

ادبیات کودک نیز به عنوان یک ژانر ادبی و رشته‌ای مستقل، بر چنین بستری پا گرفته و بالیده است و یویایی خود را هم‌چنان می‌تواند حفظ کند. چرا از موافقت یا مخالفت ما با چنین روند و راستایی، «مدرنیته» و «ادبیات مدرن» نیز (هر ادبیاتی برای آن که «مدرن» و «جهانی» باشد، در درجه اول باید هویتی «بومی» و «ملی» داشته باشد؛ وگرنه نه «ملی» و نه «جهانی» و نه «مدرن» است!) شتری است که جلوی در منزل ما هم خوابیده و این نکته‌ای است که همه ما که در عرصه ادبیات کودک فعالیت داریم، ضروری است به آن توجه داشته باشیم تا در کنار هم و دست در دست هم (از نویسندگان و مترجم، منتقد و روزنامه‌نگار و پژوهشگر)، ادبیاتی سزاوار کودکان و نوجوانان این مرز و بوم خلق کنیم!^۲

در پایان، اضافه و تصریح می‌کنم که ما داستان‌نویسان توانا و خلاق داریم که در قلمرو تألیف، با خلاقیت و نوآوری خود، افق‌های نوینی پیشروی ادبیات کودک ایران گشوده‌اند که مایه امیدواری بیش از پیش است. با حضور چنین افرادی، می‌توان گفت «فردا روشن است!»

پی‌نوشت:

۱ - کلیات زیبایی‌شناسی. ترجمه رضا مرزبان، ص ۱۱۶.

۲ - همان.

۳ - مترجم. نویسنده مهناز عسگری، به نقل از مقاله «مترجم کیست؟ ترجمه چیست؟» شهرام اقبال‌زاده، کتاب ماه کودک و نوجوان،

شماره ۶۹، ۱۳۸۲.

4-5- Literature and Culture, P181-184 and P214-215.

۶ - همان.

۷ - بحران در ادبیات فرانسه. احسان لامع. "تهران امروز" شماره ۳۱۲، ۲ دی ۱۳۸۶.

۸ - همان.

۹ - جهان‌نگلو، رامین، مدرن‌ها، ص ۲.

۱۰ - اقبال‌زاده (رازآور)، شهرام. تا ریشه در آب است، امید ثمری هست! کتاب ماه، شماره ۸۶، ۳۱ خرداد ۱۳۸۲.

**ما داستان‌نویسان
توانا و خلاق داریم
که در قلمرو تألیف،
با خلاقیت و
نوآوری خود،
افق‌های نوینی
پیشروی ادبیات
کودک ایران
گشوده‌اند که
مایه امیدواری
بیش از پیش است.
با حضور چنین
افرادی،
می‌توان گفت
«فردا روشن است!»**